

دکتر محمد علی موحد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

## دعاوی کنسرسیوم در برابر دیوان داوری ایران - ایالات متحده

«ذکر خیری از ویرالی»



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## ● مقدمه

در شماره اخیر «مجله حقوقی» نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران (شماره یازدهم، پائیز - زمستان ۱۳۶۸) مقاله‌ای بود از آقای دکتر ناصرعلی منصوریان تحت عنوان «یاد استاد میشل ویرالی، حقوقدان بین‌المللی و فیلسوف حقوق» که در آن شمه‌ای از شرح احوال ویرالی با فهرستی از آثار و مقالات علمی او آمده بود. ویرالی از نیمه سال ۱۹۸۵ تا پایان سال ۱۹۸۸ ریاست شعبه سوم دیوان دآوری دعاوی ایران - ایالات متحده را در لاهه برعهده داشت. نویسنده مقاله از مساعی ویرالی در راه کمک به تحول حقوق بین‌الملل به نفع کشورهای در حال توسعه یاد کرده و به عنوان مثال دو حکم شماره ۳۱۰ و ۳۱۲ را که در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۷ به امضای او صادر شده است مورد بحث قرار داده و مضامین آنها را به عنوان نمونه‌هایی برای شناخت چگونگی طرز تفکر ویرالی در دوران قضاوتش در دیوان دآوری دعاوی ایران - ایالات متحده معرفی کرده‌اند. از این دو حکم یکی در خصوص شکایتی است که یکی از

اتباع امریکا به نام الفرد شورت، کارمند شرکت لاکهید، به ادعای اخراج خود علیه دولت ایران مطرح کرده بود و دومی درخصوص دعوایی است از طرف شرکت نفتی امکو انترنشنال به عنوان اینکه شرکت ملی نفت ایران قراردادی را که با آن شرکت داشته نقض، و اموال و حقوق خواهان را در مجتمع شیمیایی خارک (خمکو) مصادره کرده است. ویرالی در دعوی نخست دلایل را برای اثبات مسؤولیت دولت ایران کافی ندانسته و خروج دسته جمعی اتباع امریکایی از ایران را معلول جو انقلابی حاکم بر کشور تلقی کرده است. در دعوی دوم نیز این ادعا را که قرارداد از طرف ایران نقض شده است، مردود دانسته و تصریح کرده است که در هیچ نظام حقوقی اجازه داده نمی شود که منافع خصوصی بر منافع عمومی مستولی گردد و برداشتن قدمهای لازم در جهت منافع عامه را غیرممکن سازد. دست دولت در اقدام جهت حفظ منافع عمومی همیشه باز است اگرچه اشخاص خصوصی که منافع خود را در نتیجه اقدام دولت از دست می دهند می توانند در مقام مطالبه غرامت برآیند، ولی غرامت در مورد مصادره مشروع به معنای اعاده وضع سابق نیست، یعنی نمی توان با پرداخت عدم النفع نسبت به تمام دوره قرارداد طوری عمل کرد که گویی اقدام دولت یک عمل غیرقانونی بوده است و بنابراین باید نادیده گرفته شود و خواهان در موقعیتی قرار گیرد که از کلیه مزایا و منافع قراردادی که داشت مستفید گردد.

آقای دکتر منصوریان می گویند: حکم نخست ویرالی پایه گذاری رویه ای است که در رد ادعاهای مشابه براساس اخراج غیرقانونی اتباع امریکا مورد استفاده قرار خواهد گرفت. و حکم دوم را به لحاظ توجه فراوان خواهانهای امریکایی به دعاوی نفتی حایز اهمیت حقوقی و سیاسی فوق العاده می دانند و متذکر می شوند که: «شاید اتفاقی نبوده است که دو حکم مزبور را میشل ویرالی به عنوان حقوقدانی فرانسوی در روز ۱ ژوئیه، سالگرد انقلاب فرانسه، امضاء کرده است».

با تشکر از آقای دکتر منصوریان که حق مطلب را در این باره ادا کرده اند مرا دریغ آمد که در «نشریه کانون وکلای دادگستری ایران» از این

استاد نامدار حقوق و قاضی بین‌المللی که، به هر حال، ذهن او در واپسین مراحل عمر با مسائل مرتبط به ایران درگیر بود یادی نشود، به ویژه آنکه در همان روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۷ ویرالی علاوه بر دو حکم مورد اشاره در بالا حکم دیگری نیز به شماره ۳۱۱ صادر کرده که از باب اهمیت و حساسیت دعوی و هم به لحاظ استدلال‌های مندرج در آن درخور توجه بیشتری است. این گونه بحثها در نشریات منتسب به جوامع حقوقدانان ایران، علاوه بر اینکه موجب توسعه افق دید و غنی‌تر کردن اطلاعات و آشنا ساختن خوانندگان با دیدگاهها و برداشتهای جدید در مسائل بزرگ بین‌المللی می‌شود، نشانی از حق‌شناسی و دانش‌پروری و حق‌طلبی مردم ایران نیز هست که به خلاف تبلیغات زهرآگین دشمنان، حرمت علم و عالم را فرو نمی‌گذارند و دانش و هنر را از قید ملیتها و تقسیم‌بندیهای سیاسی آزاد می‌شناسند و بزرگداشت هر کسی را که گامی در راه حق و عدالت بردارد واجب می‌دانند.

در اینجا باید متذکر شد که هر دو حکم شماره ۳۱۱ و ۳۱۲ ویرالی در اصطلاح دیوان به عنوان «رأی جزئی» یا «Partial Award» نامیده می‌شود و مراد از آن، حکمی است که در آن نسبت به مسائل و موضوعات معینی از دعوی اتخاذ تصمیم شده ولی رسیدگی نسبت به برخی دیگر از جهات دعوی به بعد موکول گردیده است. هر دو حکم مزبور مربوط به دعاوی نفتی است که از طرف شرکتهای بزرگ بین‌المللی نفت به ادعای نقض قرارداد و مصادره اموال علیه شرکت ملی نفت و دولت ایران اقامه شده است. اظهار نظرهای ویرالی در هر دو پرونده نمایانگر حدت ذهن و وسعت اطلاع و قوت استدلال و هوشیاری و تیزبینی تحسین انگیز اوست. این اظهار نظرها از ناحیه استادی بلندآوازه که نمی‌توان قولش را به هیچ گرفت — همچنانکه آقای دکتر منصوریان اشاره کرده‌اند — داوران امریکایی را به خشم آورد و در اردوی وکلا و مشاوران شرکتهای نفتی غوغا برانگیخت. چون آقای منصوریان در مورد حکم شماره ۳۱۲ توضیح داده‌اند ما اینک به حکم شماره ۳۱۱ می‌پردازیم که در دعوی مربوط به قرارداد معروف کنسرسیوم نفت صادر شده است و موضوع را در سه گفتار مورد بحث و بررسی قرار

می‌دهیم. در گفتار اول به معرفی کوتاهی از قرارداد کنسرسیوم خواهیم پرداخت و در گفتار دوم خلاصه پرونده و موارد ادعای کنسرسیوم را با استفاده از گزارش خود ویرالی خواهیم آورد و در گفتار سوم از تجزیه و تحلیل ویرالی و مواضع قضایی او در این دعوی سخن خواهیم گفت.



## کنسرسیوم و قرارداد آن

شاید بسیاری از خوانندگان بدانند که این کنسرسیوم متعاقب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مرحوم دکتر مصدق به وجود آمد. همه فرمانروایان عرصه نفت در آن تاریخ، یعنی هشت شرکت بزرگ که به اعضای «کارتل بین المللی نفت»<sup>۱</sup> معروف بودند، به اضافه تعدادی از شرکتهای نفتی مستقل امریکایی<sup>۲</sup> در این کنسرسیوم گردآمده بودند. خلاصه کلام آنکه در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) قراردادی با ایران به امضاء رسید که به موجب آن حق خرید نفت ایران تا سال ۱۹۷۹ با کنسرسیوم بود؛ از آن پس کنسرسیوم اختیار داشت که قرارداد را به مدت پانزده سال دیگر تمدید کند. کنسرسیوم اداره صنعت نفت ایران را به عنوان عاملیت یا نمایندگی از طرف شرکت ملی نفت برعهده گرفت و بدین منظور دو شرکت «عامل» در هلند تشکیل داد که یکی امور استخراج و تولید و دیگری تصفیه نفت ایران را متصدی شد. سرمایه لازم برای اجرای عملیات توسط کنسرسیوم در اختیار دو شرکت عامل گذارده می‌شد و آنها نفتی را که تولید و تصفیه می‌کردند، پس از تأمین نیازهای مصرف داخلی ایران، به قیمتهای اعلان شده<sup>۳</sup> در

1. International Petroleum Cartel
2. American Independents
3. posted prices

اختیار اعضای کنسرسیوم یا شرکتهای بازرگانی معرفی شده از طرف آنان<sup>۴</sup> می‌گذاشتند.

چهل درصد از سهام کنسرسیوم به شرکت نفت انگلیس و ایران، که پس از ملی شدن نفت در ایران نام خود را عوض کرده بود و اینک «بی. پی.»<sup>۵</sup> نامیده می‌شد، تعلق داشت. چهل درصد دیگر به شرکتهای امریکایی و بیست درصد باقیمانده بین دو شرکت هلندی شل<sup>۶</sup> و شرکت فرانسوی «سی. اف. پی.»<sup>۷</sup> تقسیم شده بود. هر شرکت به اندازه سهمی که در کنسرسیوم داشت از نفت ایران برداشت می‌کرد. تفاوت هزینه استحصال و قیمت اعلان شده، منافی بود که می‌بایست به نسبت ۵۰ - ۵۰ بین ایران و کنسرسیوم تقسیم شود. این ماحصل قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیوم بود. در آن دوران بازار نفت در همه جای دنیا در کنترل کامل شرکتهای بود. بهای نفت توسط شرکتهای تعیین و اعلان می‌شد. در دهه ۱۹۶۰ کم کم کشورهای نفتخیز تحت لوای اوپک موفق شدند شرکتهای نفتی را برای تجدید نظر در سیاستهای قیمت گذاری زیر فشار بگذارند. این اقدامات به انعقاد قرارداد تهران مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۷۱ بین سیزده شرکت بزرگ نفتی از یک سو و شش کشور نفتخیز حوزه خلیج فارس از سوی دیگر منتهی شد و آن مبدأ تحولات عمده‌ای در روابط بین کشورهای تولیدکننده نفت و شرکتهای نفتی گردید. قرارداد تهران بعدها به موجب دو موافقتنامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۲ و اول ژوئن ۱۹۷۳ اصلاح و تکمیل شد. هدف از این قرارداد آن بود که قیمت گذاری نفت از سلطه انحصاری شرکتهای نفتی خارج گردد. در اواخر سال ۱۹۷۲ توافق دیگری بین شرکتهای نفتی و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس که در اوپک عضویت داشتند به امضاء رسید که به قرارداد ریاض مشهور شد. مراد از قرارداد جدید آن بود که کشورهای صاحب نفت تدریجاً در تصمیم‌گیریهای مربوط به سطح تولید و نحوه اداره عملیات و

4. trading companies

5. British Petroleum

6. Shell

7. Compagnie Française des Pétroles

صادرات نفت نیز مشارکت کنند. ایران طبعاً در قرارداد ریاض وارد نبود اما برخورداری از مزایا و منافع آن را مطالبه می‌کرد و بدین منظور مذاکرات جداگانه‌ای با شرکتهای عضو کنسرسیوم انجام داد، که در نتیجه آن، به قرارداد ۱۹۵۴ خاتمه داده شد و قرارداد جدیدی از ۱۹۷۳ به مدت بیست سال منعقد گردید. به موجب قرارداد جدید این طور پیش بینی شده بود که کلیه نفت تولید شده از ناحیه قرارداد - به استثنای هر مقدار که برای مصرف داخلی ایران لازم بود و مقادیر معین دیگری که برای صادرات مستقیم شرکت ملی نفت ایران تخصیص داده شده بود - به شرکتهای عضو کنسرسیوم فروخته شود و نیز مقرر بود که روزانه تا سیصد هزار بشکه نفت خریداری شده توسط کنسرسیوم در پالایشگاه آبادان تصفیه گردد و کنسرسیوم از بابت ارزش افزوده آن مالیات بپردازد. باز به موجب قرارداد توافق شده بود که همه ساله چهل درصد سرمایه لازم برای هزینه‌های سرمایه‌ای، بدون بهره، توسط کنسرسیوم تأمین شود و این پرداختها ظرف ده سال، به اقساط متساوی، از بابت بهای نفت که به کنسرسیوم فروخته می‌شد کسر گردد. دو شرکت عامل هلندی منحل شد و به جای آنها یک شرکت ایرانی به نام «اسکو»<sup>۸</sup> تأسیس گردید و کنسرسیوم متعهد شد که از طریق این شرکت خدمات صنعتی مورد نیاز را، بدون دریافت منافع، در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار دهد.

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





## گزارش ویرالی از چگونگی اجرای قرارداد

### و موارد ادعای کنسرسیوم

اینک بقیه داستان را با استفاده از متن رأی ویرالی<sup>۹</sup> دنبال می‌کنیم:

قبل از پایان سال ۱۹۷۳، یعنی فقط چند ماه پس از امضای قرارداد، قیمت نفت شدیداً افزایش یافت و کشورهای عضو اوپک، از جمله ایران، تصمیم گرفتند اختیار تعیین بهای نفت را به دست گیرند و قیمتها را رأساً اعلان کنند.

در سال ۱۹۷۵ مشکلات اجرای قرارداد ظاهر گردید و ناسازگارهایی در روابط بین طرفین پدید آمد. در آن سال کنسرسیوم عملاً همه نفتی را که تقبل برداشت آن را کرده بود برداشت نکرد و برای سالهای ۱۹۷۶ و ۷۷ و ۷۸ نیز بهانه آورد که نمی‌تواند برآورد صحیحی از نیازمندیهای خود بدهد و این طبعاً اعتراض شدید شرکت ملی نفت ایران را به دنبال داشت.

از طرف دیگر، شرکت ملی نفت ایران در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۵ به کنسرسیوم اطلاع داد که طبق تصمیم اوپک میزان سود نفت خامی که کنسرسیوم از شرکت ملی نفت ایران خریداری می‌کند مقطوعاً ۲۲ سنت در

۹. از این پس هر جا در این مقاله سخن از رأی ویرالی به میان می‌آید مراد همان رأی به اصطلاح جزئی شماره ۳۱۱ شعبه ۳ دیوان دآوری دعاوی ایران- ایالات متحده است. شماره‌های ارجاع شده نیز مربوط به رأی مزبور است. در عباراتی که داخل گیومه قرار گرفته است حتی الامکان به متن فارسی رأی ملتزم بوده‌ایم.

هر بشکه خواهد بود.<sup>۱۰</sup> اعضای کنسرسیوم شدیداً به این تصمیم اعتراض کردند، ولی ایران حاضر نشد از موضع خود عدول کند. شرکتها در مقام مقابله برآمده، اظهار داشتند که نمی‌توانند از عهده پرداخت ۴۰ درصد هزینه‌های سرمایه‌ای برآیند و درخواست کردند که شرکت ملی نفت ایران خود تأمین این وجوه را برعهده گیرد.

«شرکت ملی نفت ایران به این درخواست اعتراض ولی با این تفاهم با تأمین وجوه لازم موافقت کرد که این اقدام جنبه سابقه یا ابراء اعضای کنسرسیوم از ایفای تعهدات خود پیدا نکند». در همان سال ۱۹۷۵ اختلاف دیگری نیز پدید آمد: کنسرسیوم شکایت کرد که «شرکت ملی نفت ایران روز به روز مقادیر بیشتر از فراورده‌های با ارزش‌تر را برداشت می‌کند و فراورده‌های کم ارزش‌تر را در اختیار کنسرسیوم می‌گذارد و سهم نامتناسبی از هزینه‌های تصفیه را به حساب آنها می‌گذارد.

شرکت نفت از تغییر رویه خود سرباز زد و لذا اعضای کنسرسیوم اخطار کردند که از اول ژانویه ۱۹۷۸ دیگر از پالایشگاه آبادان استفاده نخواهند کرد».

«در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ کنسرسیوم پیشنهادی برای تجدید نظر کامل در قرارداد ۱۹۷۳ داد. بنا بر اظهار اعضای کنسرسیوم چنین تجدید نظری برای رهایی از وضع وخیم مالی که در آن موقع با آن روبرو بودند ضرورت داشت. شرکت ملی نفت ایران به اجرای قرارداد اصرار می‌ورزید، ولی مذاکره را نیز قبول کرد و در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۶ چارچوبی برای یک قرارداد جدید به کنسرسیوم پیشنهاد کرد. مذاکرات بین طرفین از اوایل ۱۹۷۶ تا اواخر

۱۰. مقصود «profit margin» یا منافعی است که برحسب مفروضات اوپک از خرید و صدور هر بشکه نفت می‌بایستی عاید شرکتهای نفتی می‌شد. در مورد ایران، کنسرسیوم مکلف بود که در برابر این منافع به تعهدات خود از جمله برداشت نفت، تصفیه سیصد هزار بشکه نفت خام در پالایشگاه آبادان، پرداخت چهل درصد از هزینه سرمایه‌گذاری شرکت ملی نفت ایران و تأمین خدمات فنی مورد نیاز عملیات وفادار بماند. کنسرسیوم — به شرحی که خواهد آمد — از انجام سه تعهد عمده اول شانه خالی کرد.

۱۹۷۸ ادامه یافت ولی نتیجه‌ای از آن به دست نیامد.»

در اواخر سال ۱۹۷۸ دامنهٔ انقلاب و اعتصابات، صنعت نفت را فراگرفت و تولید نفت سرانجام متوقف گردید و کلیه پرسنل خارجی «اسکو» از ایران خارج شدند. پس از پیروزی انقلاب و از سر گرفته شدن تولید و صدور نفت، در تاریخ دهم مارس ۱۹۷۹ (۱۹ اسفند ۱۳۵۷) شرکت ملی نفت ایران نامه‌ای به اعضای کنسرسیوم فرستاد و در این نامه متذکر شد که کنسرسیوم مواد اساسی قرارداد ۱۹۷۳ را اندک زمانی پس از امضای آن نقض کرده و مذاکراتی هم که در طی سه سال گذشته برای تنظیم قرارداد جدیدی بین طرفین ادامه داشت به جایی نرسیده است. شرکت ملی نفت ایران در همین نامه متذکر شد که اولاً شرکت «اسکو» باید منحل شود و ثانیاً شرکت ملی نفت ایران از این پس با کنسرسیوم به عنوان مجموعه‌ای از شرکتها طرف نخواهد شد ولی اعضای کنسرسیوم هر کدام را منفرداً جزو مشتریان طراز اول خود تلقی خواهد کرد و حاضر است براساس شرایط متساوی با مشتریان دیگر به آنان نفت بفروشد.

در ۲۳ مارس ۱۹۷۹ کنسرسیوم وصول این نامه را اعلام و ضمن حفظ کلیه حقوق خود پیشنهاد کرد که مذاکره برای فسخ قرارداد، براساس اصولی که در نامهٔ شرکت ملی نفت ایران بیان شده بود، آغاز شود. این مذاکرات تا نوامبر ۱۹۷۹ ادامه یافت و در آن تاریخ با قطع کلیه روابط بین ایران و امریکا خاتمه پذیرفت. در ۸ ژانویهٔ ۱۹۸۰ شورای انقلاب مادهٔ واحده‌ای تصویب کرد که به موجب آن می‌بایستی کمیسیون خاصی قراردادهای نفتی را مورد بررسی قرار دهد و آنچه را که با قانون ملی کردن نفت مغایرت دارد کأن لم یکن اعلام نماید. تصمیم کمیسیون خاص دایر بر کأن لم یکن تلقی شدن قرارداد ۱۹۷۳ در پنجم سپتامبر ۱۹۸۱ به کنسرسیوم اعلام گردید.

پس از امضای بیانیهٔ الجزایر و تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده شرکتهای بزرگ نفتی امریکایی که چهل درصد سهام کنسرسیوم را داشتند به ادعای نقض قرارداد و مصادرهٔ اموال خود در مقام

مطالبه خسارت برآمدند، و بدین ترتیب، یازده فقره دادخواست از طرف یازده شرکت امریکایی عضو کنسرسیوم در دیوان به ثبت رسید.

جمع خواسته‌های یازده شرکت امریکایی از بابت ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم بالغ بر ۱۵۱۰/۳۲ میلیون دلار بود که به این مبلغ می‌بایستی هزینه‌های داوری و بهره تا تاریخ پرداخت هم اضافه شود. از میان اعضای غیر امریکایی کنسرسیوم، «بی. پی. او.» (بریتیش پترولیوم) که به تنهایی چهل درصد دیگر از سهام کنسرسیوم را مالک بود در خارج از لاهه و به استناد ماده‌ی داوری مندرج در قرارداد<sup>۱۱</sup> طرح دعوی کرد، ولی دو شرکت اروپایی دیگر، یعنی «شل» و «CFP» (کمپانی فرانسزده پترول) که بیست درصد بقیه سهام کنسرسیوم را در تملک خود داشتند، خاموش ماندند تا نتیجه طرح دعوی از طرف شرکای امریکایی و انگلیسی معلوم شود.



## تجزیه و تحلیل ویرالی از دعوی

ویرالی نخست موضوعات مورد ادعای خواهانها را بر سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. دیون دفتری شرکت نفت مانند وجوه مستهلک نشده از بابت سرمایه‌گذارها و پیش‌پرداختهای اعضای کنسرسیوم یا بهای فرآورده‌های نفتی موجود در پالایشگاهها که مال کنسرسیوم بود و می‌بایستی به آنها تحویل داده می‌شد.

۲. خسارت عدم النفع

۳. خسارت در ارتباط با پالایشگاه آبادان

در مورد دسته اول، ویرالی می‌گوید دین مربوط به این اقلام اصولاً

۱۱. ماده ۲۸.

ثابت است و فقط مقدار آن باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

اما اتخاذ تصمیم در مورد دسته دوم و سوم از مطالبات متوقف است بر رسیدگی به ادعای نقض قرارداد و همچنین رسیدگی به این ادعا که شرکت ملی نفت و دولت ایران برخلاف قوانین بین المللی عمل کرده و به مصادره اموال و حقوق خواهانها دست زده اند.

ویرالی نخست این واقعیت را متذکر می شود که از سال ۱۹۷۵ تقریباً تمام مقررات اساسی قرارداد کنسرسیوم یا بکلی کنار گذاشته شده بود و یا به نحوی اجرا می شد که با مفاد قرارداد مطابقت نداشت. مواردی از این قبیل شامل مسائل عمده بود از جمله آنکه: مقررات مربوط به تعیین و اعلان قیمت کنار گذاشته شده بود و اعضای کنسرسیوم پیش پرداختهای مقرر در ماده ۱۱ را قطع کرده بودند، مکانیزم پیچیده ای که در مواد ۲ و ۳ قرارداد برای تعیین سهمیه کنسرسیوم در خصوص صادرات در نظر گرفته شده بود قطعیت خود را از دست داده بود، کنسرسیوم اخطار داده بود که تا اول ژانویه ۱۹۷۸ تصفیه نفت در آبادان را کلاً متوقف خواهد ساخت و نیز پیشنهادی برای مذاکره به منظور تجدید نظر کامل در قرارداد به شرکت ملی نفت ایران تسلیم کرده بود (بندهای ۱۰۴ و ۱۰۵). با توجه به این دگرگونیها روشن است که ادعای کنسرسیوم مبنی بر اینکه شرکت ملی نفت ایران بعد از انقلاب قرارداد را نقض کرده قابل توجه نخواهد بود.

ویرالی در توضیح علل و موجبات فلج شدن مواد اساسی قرارداد کنسرسیوم می گوید:

«یک خصوصیت مهم دیگر قرارداد از لحاظ تحول، ماده به اصطلاح دولت کامله الوداد بود که منظور از آن ماده این بود که امتیازاتی که در نتیجه ترتیبات جدید با اعضای کنسرسیوم به کشورهای منطقه خلیج فارس داده می شد، در مجموع، به ایران نیز داده شود.<sup>۱۲</sup>

۱۲. شرط ملل کامله الوداد (Most Favoured Nations Clause) یکی از مهمترین و اساسی ترین پایه های قرارداد ۱۹۷۳ کنسرسیوم بود که، هم در متن قرارداد به آن ارجاع می شد و هم در یکی از ضمیمه های قرارداد مستقلاً درباره آن تأکید شده بود. هدف از شرط مزبور

قرارداد هنگامی منعقد شده بود که تغییرات عمیق و سریعی در روابط قراردادی و مالی بین کشورهای منطقه خلیج فارس و شرکتهای خارجی صورت می‌گرفت. منظور از مقررات دولت کامله الوداد آن بود که آثار تغییرات به روابط قراردادی بین ایران و کنسرسیوم نیز تسری یابد.

قرار بود اصلاحات لازم در مورد این تغییرات از طریق مذاکره و مشورت به عمل آید. در عمل، این روش دنبال نمی‌شد و تغییرات با اقدامات یکجانبه یکی از طرفین (ایران) و در بعضی موارد با اعتراض رسمی طرف دیگر (کنسرسیوم)، ولی در واقع با تن در دادن عملی آن طرف به چنین تغییراتی، اعمال می‌گردید.» (بند ۱۰۷)

آنگاه ویرالی به اختلاف گویسها و تغییر مواضع خواهانها در طی جریان دادرسی اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که «خواهانها در توصیف بعضی از اقدامات خواندگان در اجرای قرارداد ثبات قدم نداشته‌اند. خواهانها در آخرین لوائح خود، برخلاف دادخواستهایشان، از نقض قرارداد سخنی نگفته‌اند» (بند ۱۰۹). سپس بار دیگر تأکید می‌کند که «تا پایان سال ۱۹۷۵ مقررات قرارداد، دیگر بر جنبه‌های اساسی رابطه بین طرفین حاکم نبود. تغییرات اساسی متعددی به طرق مختلف، یا هماهنگ با مقررات قرارداد یا برخلاف آن، به چارچوب مزبور افزوده شده بود.» (بند ۱۱۰) و لذا «با توجه به این حقایق برای دیوان دشوار است که بدون قید و شرط این موضوع را که قرارداد در پایان سال ۱۹۷۸ معتبر بوده، بپذیرد... در عین حال، رفتار طرفین به دیوان اجازه نمی‌دهد که چنین نتیجه‌گیری کند که قرارداد در این موقع عقیم مانده یا به نحو دیگری فسخ شده بود. یک رشته از مقررات قرارداد طبق مفاد آن کماکان اجرا می‌شد و ترتیبات موقتی را که جایگزین آن مقررات گردید، فقط می‌توان به عنوان اصلاحات غیررسمی قرارداد مذکور تعبیر کرد.» (بند ۱۱۱).

→ چنانکه ویرالی هم متذکر شده است - آن بود که اگر کنسرسیوم در کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس توافقهایی بکند که نتایج مالی و اقتصادی بهتر و مساعدتری عاید آن کشورها بشود توافقهای مزبور نسبت به ایران نیز مجری گردد.

ویرالی در بندهای ۱۱۸ و ۱۱۹ رأی خود استدلال شرکت ملی نفت ایران را در این باره که «قرارداد در اثر تغییر اوضاع و احوال عقیم مانده است» مورد بحث قرار می‌دهد و می‌گوید: «در پرونده‌های حاضر مفهوم تغییر اوضاع و احوال، تا حدودی که بتوان آن را از فورس ماژور تمیز داد، فقط می‌تواند به تغییرات عظیم سیاسی که در اثر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد و تصمیم دولت اسلامی به تعقیب سیاستی کاملاً متفاوت با سیاست دولت قبلی در خصوص صنعت نفت، مربوط باشد. تغییراتی با این خصوصیات و عظمت نمی‌توانست در رابطه قراردادی بین ایران و کنسرسیوم اثر نگذارد... در واقع، نامه مورخ دهم مارس ۱۹۷۹ (۱۹ اسفندماه ۱۳۵۷) نخستین بیان چنین خط‌مشی جدیدی در رابطه با قرارداد بود».

سپس ویرالی به تجزیه و تحلیل مفاد پاسخ کنسرسیوم پرداخته، می‌گوید که کنسرسیوم «صریحاً اصولی را که در نامه مورخ دهم مارس ۱۹۷۹ (۱۹ اسفندماه ۱۳۵۷) ذکر شده بود به عنوان اساس مذاکرات قبول کرد. و از پیشنهادات شرکت ملی نفت [ایران] دایر بر اینکه شرکتها [ی عضو کنسرسیوم] را به عنوان مشتریان طراز اول خود تلقی خواهد کرد استقبال نمود.» (بند ۱۲۲)، و بنابراین، نمی‌توان تصور کرد که کنسرسیوم در این مورد به اکراه تن در داده است.

آنگاه ویرالی در مورد انقلاب ایران به داوری می‌پردازد و چنین می‌گوید: «رویدادهای انقلابی را که سرانجام به استقرار دولت اسلامی منتهی گردید نمی‌توان همانند یک تغییر سیاسی در رأس دستگاه دولتی شمرد. این رویدادها تمام الگوی روابط اجتماعی در کشور را بکلی دگرگون ساخت. در این جریان، حقوق مردم نسبت به منابع طبیعی کشور و در نتیجه نظام حقوقی صنعت نفت یکی از مسائل مهم انقلاب گردید. خواهانها به نحو واقع بینانه ای تشخیص دادند که برای آنها دیگر خرید نفت ایران در چارچوب قرارداد عملی نیست...».

تجزیه و تحلیل مدارک ارائه شده در پرونده ویرالی را، در نهایت، به این نتیجه می‌رساند که ادعای کنسرسیوم دایر بر اینکه شرکت ملی نفت

ایران قرارداد ۱۹۷۳ را نقض کرده و یا دولت ایران دست به مصادره اموال و حقوق خواهانها زده است مردود می باشد. نامه مورخ دهم مارس ۱۹۷۹ از سوی شرکت ملی نفت ایران و پاسخ مورخ ۲۳ مارس آن از سوی کنسرسیوم متضمن توافق طرفین است براین معنی که قرارداد ۱۹۷۳ را — که در آن موقع به علت فورس ماژور به حال تعلیق در آمده بود — احیاء نکنند. بنابراین، پیش از آنکه قانون ماده واحد ۱۹۸۰ به تصویب شورای انقلاب برسد قرارداد ۱۹۷۳ به موجب توافق طرفین «به صورت سند مرده در آمده بود».

راجع به دعوی سوم یا مطالبه خسارت از بابت پالایشگاه آبادان نیز ویرالی چنین اظهار نظر می کند که از جانب ایران هیچ اقدامی که بتوان آن را نقض قرارداد تلقی کرد صورت نگرفته است. روشی که از سال ۱۹۷۵ در استفاده از پالایشگاه آبادان به کار بسته شده همان است که از بدو انعقاد قرارداد نیز بدان عمل می شده است. ویرالی مخصوصاً توجه می دهد که خواهانها، در توجیه این بخش از دعوی، استناد به مقررات قرارداد نکرده بلکه به حسن نیت و انصاف و عرف بازرگانی توسل جسته اند و این معنا خود «قرینه روشنی است از اینکه ادعای حاضر مبنای قانونی ندارد. همیشه امکان دارد که جزئی از یک معامله خلاف انتظار درآید و نتایج نامتعادلی به بار آورد...». بنابراین، ادعای خواهانها مبنی بر اینکه ایران در رابطه با پالایشگاه آبادان مقررات قرارداد را نقض کرده و یا مکلف بوده است که مقررات مزبور را به نحوی که وافی به مصلحت خواهانها باشد اصلاح و تعدیل کند مبنای قانونی ندارد و محکوم به رد و بطلان است (بندهای ۱۳۹-۱۴۲).

### ● جمع بندی و نتیجه گیری

بدین ترتیب، ویرالی در رأی خود، که مشتمل بر ۱۷۵ بند است، نخست گزارشی از مقررات قرارداد و چگونگی تحولات در روابط قراردادی فیما بین دو طرف دعوی می دهد و پس از تثبیت مسائل موضوعی و تقریر



واقعیات امر، تفسیرهای متفاوت و برداشتهای متضادی را که طرفین در طی لویح خود از سیر حوادث ارائه داده و استدلالهایی را که در مقام توجیه عملکرد و اثبات نقطه نظرهای خود مطرح کرده اند در برابر هم می‌نشانند. آنگاه به ایراداتی که از طرف خواندگان در خصوص عدم صلاحیت دیوان و فقدان سمت<sup>۱۳</sup> و غیره مطرح شده بود می‌پردازد و سپس رسیدگی به ادعای خواهانها را دایر بر نقض تعهد یا تخلفات قراردادی از ناحیه خواندگان شروع می‌کند و همچنین ادعای دیگر خواهانها دایر بر مصادره اموال و حقوق قراردادی آنها را مورد بحث قرار می‌دهد و در هر دو بخش ادعای خواهانها را رد می‌کند، ولی مطالبات دفتری<sup>۱۴</sup> کنسرسیوم را جزو دیون ثابتة شرکت ملی نفت ایران می‌داند که، در هر حال، باید تأدیه شود. و بدین نحو مرحله اول رسیدگی خود را پایان می‌دهد و از طرفین دعوی می‌خواهد که در مرحله دوم رسیدگی دلایل و مدارک بیشتری را در اختیار دادگاه قرار دهند تا معلوم شود که آنها در طی سال ۱۹۷۹ که نسبت به فسخ قرارداد ۱۹۷۳ توافق کردند چه توقعات مشروعی می‌توانستند از همدیگر داشته باشند. و برای اینکه ابهامی در میان نباشد و مسائل غیر مرتبط با موضوع توسط طرفین مطرح نشود بار دیگر، در آخرین قسمت رأی، ضوابط مورد نظر خود را تکرار می‌کند بدین نحو که:

۱. خواهانها در ۱۹۷۹ حقاً می‌توانستند انتظار داشته باشند که مانده وصول نشده مطالبات آنها از بابت سرمایه گذارها و پیش پرداختهایی که به موجب قراردادهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۳ به عمل آمده بود به آنان پرداخت شود و نیز می‌توانستند انتظار داشته باشند که شرکت ملی نفت ایران بهای فراورده‌های متعلق به آنها را که در آبادان و بندرماهشهر وجود داشت بپردازد.

۲. در مورد مطالبه خسارت از بابت پالایشگاه آبادان، چنین

13. locus standi  
14. hard claims

مطالبه ای براساس ادعای نقض قرارداد باطل است، اما اگر خواهانها مبنای دیگری برای مطالبه خود داشته باشند باید آن را توضیح دهند.

۳. عنوان کردن ادعاهایی که در طی مذاکرات فیما بین در ۱۹۷۹ مطرح نشده است موجه تلقی نخواهد شد. «اینکه یک طرف از مطرح کردن موضوع معینی در مذاکرات خودداری کرده فی الواقع به ظن قوی دلیل بر این است که انتظار نداشت که از طرح آن موضوع طرفی ببندد».

۴. در مورد خسارت عدم النفع که به علت تعلیق پیش از موعد قرارداد و قطع خرید نفت مطرح شده است توجه به واقعیت‌های زیر ضرورت خواهد داشت:

الف. اولاً به موجب توافق حاصله در ۱۹۷۹ شرکت ملی نفت ایران آماده بود که در شرایط متساوی اعضای کنسرسیوم را به عنوان مشتریان طراز اول خود تلقی نماید و عملاً هم چند فقره معامله نفت با اعضای کنسرسیوم در طی سال ۱۹۷۹ انجام گردیده و شرایط آنها مشابه قراردادهایی بوده که شرکت نفت با سایر مشتریان خود داشته است.

ب. مواد اصلی قرارداد ۱۹۷۳ در مورد خرید نفت خام، یعنی مواد ۲ و ۳ و ۶ قرارداد، عملاً از سال ۱۹۷۵ به بعد مورد اجرا نبود و لذا تعیین زیان ادعایی کنسرسیوم از این بابت میسر نیست. «حتی اگر عناصری که خواهانها ذکر کرده اند ذیربط و مستدل هم می بودند مبنای صحیحی برای دادن چنین نظری به دست نمی دادند».

در توضیح بند «الف» بالا باید بار دیگر متذکر شد که اگرچه شرکت ملی نفت ایران به موجب نامه مورخ ۱۰ مارس ۱۹۷۹ رابطه قراردادی خود را با کنسرسیوم، به عنوان مجموعه ای از شرکتها، پایان یافته اعلام کرده بود ولی، در همان حال، تأکید ورزیده بود که تک تک شرکت‌های کنسرسیوم می توانند مانند هر مشتری دیگر و در شرایط متساوی با ایران وارد معامله شوند. بدین گونه راه به روی کنسرسیوم بسته شده بود که بتواند دست

به تبلیغات سوء بزند و به ادعای آنکه انقلاب ایران از رسیدن نفت به بازارهای جهان ممانعت می‌کند مصرف‌کنندگان را برضد ایران بشوراند. در واقع هم ایران، جز در مورد اسرائیل و افریقای جنوبی، هیچ مانعی یا مشکلی برای صدور نفت قائل نشده بود و شرکتهای عمده عضو کنسرسیوم از این واقعیت به خوبی آگاهی داشتند و به همین جهت، با توجه به بازار داغ نفت و ترقی روزافزون قیمت، از اعلام آمادگی ایران استقبال نموده و به خرید و صدور نفت بروفق شرایط روز اقدام کرده بودند و این رابطه معاملاتی سیر طبیعی خود را ادامه می‌داد تا آنگاه که جریانات معروف به «بحران گروگانگیری» پیش آمد و تصمیم دولت، شرکت ملی نفت ایران را از فروش نفت به خریداران امریکایی ممنوع کرد همچنانکه تصمیم دولت امریکا شرکتهای امریکایی را از خرید و حمل نفت ایران به قلمرو امریکا ممنوع ساخت.

ویرالی با توجه به این نکات و به استناد آنچه در نامه ۲۳ مارس ۱۹۷۹ کنسرسیوم آمده به این نتیجه رسیده بود که قرارداد ۱۹۷۳ و یا هرچه از آن برجای مانده بود، پس از انقلاب، با توافق طرفین خاتمه یافته است و مُراضات حاصله در این خصوص با مطالبه عدم النفع و ادعای مصادره یا نقض قرارداد منافات دارد.

ویرالی در خصوص ادعای عدم النفع کنسرسیوم موضوع بند «ب» بالا اضافه می‌کند که حتی اگر توافقی در ماه مارس ۱۹۷۹ به وجود نمی‌آمد و تمام استدلالهای کنسرسیوم در اثبات دعوی مصادره و نقض قرارداد درست می‌بود باز دیوان نمی‌توانست حکم به عدم النفع دهد، زیرا مبنای حقوقی برای محاسبه عدم النفع، مقررات مواد ۲ و ۳ و ۶ قرارداد است و آن مقررات از سال ۱۹۷۵ (به علت استنکاف کنسرسیوم از اجرای آن) عملاً متروک مانده بود.

قاضی امریکایی از این نحوه استدلال ویرالی برآشفته، در اعتراض به آن می‌گوید که استناد به نامه مورخ ۲۳ مارس ۱۹۷۹ کنسرسیوم و حمل آن بر توافق و تراضی حاصله جهت عدول از قرارداد فیما بین چنان است که

محکومی را برای اعدام ببرند و کسی این امر را که او به پای خود به محل اعدام رفته است دلیل رضایت و موافقت باقتل خود تلقی کند.<sup>۱۵</sup>

گفتیم که ویرالی خواهانها را در مطالبات خود از بابت مانده وصول نشده سرمایه گذاریها و پیش پرداختهایی که به موجب قرارداد به عمل آورده بودند، و نیز از بابت ارزش نفت خام و فراورده‌هایی که در مخازن ما باقی مانده بود و پول آنها را پرداخته بودند، محق شناخته است. باید تصریح کنم که این مطالبات را شرکت ملی نفت ایران منکر نبوده و در تصفیة حسابهایی که پیش از صدور رأی مورد بحث براساس تسالم با اکثریت شرکتهای عضو کنسرسیوم به عمل آورده بود منظور داشته است. برای مزید اطلاع خوانندگان محترم متذکر می‌شود که تاکنون شرکتهایی که بالغ بر ۹۱/۳ درصد از سهام کنسرسیوم را دارا بوده‌اند اختلافات خود را بر همین اساس حل کرده‌اند و در حال حاضر فقط دو شرکت که مجموعاً ۸/۷ درصد باقی سهام کنسرسیوم متعلق به آنها بوده است از قبول این مبنا خودداری ورزیده و دعاوی خود را در برابر دیوان همچنان ادامه می‌دهند.

آنچه در رأی ویرالی اعجاب آور است توجه دقیق او به تحولات فراگیری است که در روابط بین شرکتهای نفتی و کشورهای تولیدکننده نفت پیش آمده و برخوردها و رویاروییها و کشاکشهایی که، علی‌رغم قراردادهای موجود با یک سلسله تفاهمها و کنار آمدنهای مقطعی، سرنوشت نفت را از دهه ۱۹۶۰ به بعد رقم زده است. بدون آگاهی تمام از این تحولات و دواعی و موجبات آنها و درک و هضم فرمولهایی که در نتیجه کنار آمدنهای مقطعی مذکور هرچند گاه یک بار پای به عرصه ظهور گذاشته و پس از چندی اعتبار و مطلوبیت خود را از دست داده‌اند فهم درست قراردادهای نفتی و اظهار نظر موجه در دعاوی مبتنی بر آنها میسر نیست، و این مشکلی است که کشورهای تولیدکننده نفت نوعاً در کلیه داوریهایی بین‌المللی با آن مواجه‌اند، زیرا حقوق‌دانانی که در این دعاوی به داور

۱۵. مراجعه شود به نظر جداگانه قاضی براور (Charles N. Brower) در همان رأی شماره 311-74/76/81, 150-3.

می‌نشینند معمولاً کسانی هستند که سوابق طولانی قضایی یا آکادمیک دارند و به دشواری حاضرند پای از حریم ضوابط کلاسیک حقوق فراتر گذارند و خود را با تحولات سریعی که در میدان عمل و عالم واقع خارج رخ می‌دهد آشنا سازند. آنها هم که به لحاظ نظری با این تحولات آشنایی نشان می‌دهند کمتر جرأت دارند آنچه را که به لحاظ بحث و نظر دریافته‌اند در عمل هم مناط حکم قرار دهند و اثر قضایی بر آن مترتب گردانند، و این، البته علاوه بر مشکلات بی‌شمار و لاعلاج دیگری است که از جهت وابستگی‌های داوران به قطبهای سرمایه‌گذاری و تعلق خاطر ناآگاه به منافع جهان صنعتی و نفوذ و سیطره عظیم شرکتهای نفتی و مقدرات و امکانات بیکرانی که برای تأثیر گذاشتن در مسیر رسیدگی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در اختیار دارند، و هزار درد بی‌درمان دیگر که این مقاله مقتضی بسط و تفصیل در آن مقوله نیست.

فضیلت ویرالی در این بود که آشکارا می‌کوشید تا حیثیت و شرف و آبروی علمی خود را محفوظ نگاه دارد. او با هوشیاری و فراست تمام می‌کوشید تا در برابر قراردادهای درازمدت نفتی از واقعیت‌های دنیای سیاست و اقتصاد تغافل نرزد و این قراردادها را به مثابه موجودی زنده و متحرک تصویر می‌کرد که برای ادامه زندگی ناچار خود را با شرایط روز وفق می‌دهند، و به پاس این کوششهای ذهنی اوست که سخن خود را به یاد او و بزرگداشت نام او به پایان می‌بریم.

### یادداشت تکمیلی

۱. تا تاریخ تحریر این مقاله، چنانکه در قسمت اخیر آن آورده‌ایم، کلیه اعضای کنسرسیوم به استثنای دو شرکت که مجموعاً در حدود ۸/۷ درصد سهام کنسرسیوم را دارا بودند دعاوی خود را با شرکت ملی نفت ایران براساس تسالم فیصله داده بودند. در این مدت که چاپ و نشر مقاله به طول انجامید دعاوی دو شرکت مزبور نیز حل و فصل شد. خواسته اصلی یازده عضو آمریکایی کنسرسیوم

که در دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده اقامه دعوی کرده بودند ۱۵۱۰ میلیون دلار بود که اگر برنده می شدند رقم محکوم به، با احتساب بهره، از دو برابر مبلغ خواسته تجاوز می کرد. این دعاوی همه با توافق بین طرفین در خارج از دادگاه خاتمه پذیرفت و مفاد توافقنامه در هر مورد طبق بیانیه الجزایر به صورت رأی دیوان ثبت و تسجیل شد، و در نتیجه، با منظور داشتن مطالبات متقابل شرکت ملی نفت ایران مبلغی بیش از یکصد و ده میلیون دلار نیز توسط خواهانهای امریکایی به شرکت ملی نفت ایران پرداخت گردید و دفتر بر ماجرای کنسرسیوم، با همه کشمکشها و شقّصه‌هایی که بر صفحات آن نقش بود، بسته شد.

۲. و نیز در طول این مدت به گرامیداشت نام ویرالی مجموعه‌ای<sup>۱۶</sup> مشتمل بر مقالاتی از اساطین و نام‌آوران معاصر حقوق بین‌الملل به چاپ رسیده است. از جمله مندرجات این یادنامه مقاله‌ای است به قلم استاد مصری احمد صادق القشیری، تحت عنوان «نوشته‌ای چاپ نشده از ویرالی»، و آن نوشته نظری مشورتی است که ویرالی به درخواست شرکت نفتی امین اویل<sup>۱۷</sup> در دعاوی آن شرکت با دولت کویت داده است. استاد قشیری در مقاله خود بخشهایی از تحلیلها و نتیجه‌گیریهای ویرالی را در آن نظر مشورتی نقل کرده و نشان داده است که نوشته ویرالی در واقع مبنای رأی بود که در دعاوی مذکور توسط هیأت داوران (پروفسور روبرت، پروفسور حمید سلطان و سر جرالد فیتز موریس) صادر گردید و نیز همان برداشتها و تحلیلها است که چند سال بعد در دو دعاوی نفتی ایران (خمکو و کنسرسیوم) بسط و گسترش یافته و مبنای تصمیمات شعبه سوم دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده را تشکیل داده است. ارزش نظر مشورتی ویرالی در دعاوی امین اویل وقتی بارزتر می‌شود که توجه کنیم مراجعه‌کننده به او و درخواست‌کننده اظهار نظر از او شرکت امین اویل بوده است و لابد این شرکت توقع داشته است که نام و اعتبار ویرالی را مستند قاطع حقانیت دعوی خود قرار دهد. نوشته ویرالی گواهی می‌دهد که او شرف علم را پاس داشته و نیک می‌دانسته است که:

دانش و آزادگی و دین و سرّوت این همه را بنده درم نتوان کرد

16. Mèlange

17. Amin Oil